



بررسی فقهی فراگیری احکام موردنیاز در کودکان مراهم

مصطفی همدانی*

چکیده

فراگیری احکام فقهی موردنیاز پیش از ابتلا به آن بر مکلفان واجب است. در این میان، با توجه به ثبت دقیق ساعت تولد در زمان معاصر، پرسش مهمی پیش می‌آید: آیا کودکان مراهمی که دقایقی پیش از غروب به سن تکلیف می‌رسند و در آن وقت فرصت آموختن احکام طهارت و نماز را ندارند نیز واجب است پیش از بلوغ این احکام را بیاموزند؟ در صورت وجوب، چگونه می‌توان تعارض این وجوب با روایت «رفع القلم» و نیز با اجماع فقدان حکم الزامی درباره نابالغ را حل کرد؟ به‌باور محقق ثانی، این فراگیری بر کودک مراهم واجب است. با وجود این، بسیاری از شاگردان وی و معاصران این وجوب را انکار کرده‌اند. پژوهش فرارو در راستای پاسخ به این پرسش نگاشته شده است. این نوشتار، ضمن ریشه‌یابی طرح این منازعه به‌عنوان واکنشی به اندیشه‌های صاحب فصول که پیش از ایشان سابقه نداشته است، به این نتیجه دست یافته است که فراگیری این احکام بر کودک مراهم واجب نیست و حدیث «رفع القلم» به‌علت ماهیت امتنانی آن بر ادله عقلی وجوب مقدم است.

کلیدواژگان: کودک، مراهم، فراگیری احکام، وجوب فراگیری پیش از بلوغ.

فقیهان شیعه از دیرباز معتقد بوده‌اند کودکان، تا رسیدن به سن بلوغ، هیچ‌گونه تکلیف و مسئولیتی ندارند. از این رو، این پرسش مهم نیز هرگز برای ایشان رخ نداده و در کتاب‌های ایشان بحث نشده است: «کودکانی که در آغاز سن تکلیف خود، فرصتی برای آموزش احکام فقهی موردنیازشان را ندارند چه تکلیفی دارند؟»؛ زیرا پاسخ ایشان روشن است: اگر توانایی انجام صحیح آن عبادات را ندارند، انجام صحیح از ایشان ساقط است و باید، نخست، احکام موردنیاز خود را بیاموزند یا اینکه کلاً از ایشان ساقط است و باید آن را قضا کنند. محقق نائینی به مخالفت با رویکرد فقهی یادشده در نفی هرگونه تکلیف از کودکان برخاسته است. او مدعی شده است کودکان مراهق در برابر تکالیف عقل مستقل دارای مسئولیت هستند. همچنین، وی فراگیری احکام موردنیاز را هم نوعی حکم عقل مستقل انگاشته است. شاگردان محقق نائینی در همان زمان حیات ایشان به مخالفت با این انگاره پرداخته‌اند و تاکنون هیچ‌کس در این موضوع با ایشان موافقت نکرده است. جز برخی فقیهان معاصر.



با توجه به ثبت ساعت تولد در زایشگاه‌های کنونی، ضرورت بحث فقهی از حکم فراگیری احکام یادشده بر کودکان مراهق دوچندان است. از این رو، نوشتار فرارو این پرسش را محور پژوهش خود قرار داده است: «آیا کودک مراهق لازم است احکام موردنیاز خود را که در هنگام بلوغ فرصت ندارد بیاموزد، پیش از بلوغ یاد بگیرد؟». اگر پاسخ این پرسش مثبت باشد، نخست، تکلیفی الزامی و وجوبی متوجه کودک می‌شود و در نتیجه، قاعده مسلم انگاشته فقهی سلب مطلق تکلیف از کودکان خدشه‌دار می‌شود؛ دوم، از منظر فقه تربیتی نیز تکلیفی متوجه ولی او خواهد شد که احکام فقهی موردنیاز کودک در آغاز بلوغ را پیش از تکلیف به او یاد دهد.

تاکنون بحث مستقلی درباره این موضوع دیده نشده است. پیشینه این مسئله در ادبیات فقهی پیشینیان نیز دارای پراکنشی نامنظم است و جایگاه تعریف‌شده‌ای برای آن وجود ندارد؛ زیرا به‌طور کلی جایگاه مشخصی در کتب فقهی برای احکام کودکان وجود

ندارد. از این رو، این مسئله نیز فقط دارای ریشه‌هایی پراکنده در کتب فقهی و بلکه کتب اصولی است. مظان تحقیقی پیشینیان و جغرافیا و پراکنش علمی این حوزه به این شرح است: الف. آغاز کتاب «بیع» در بحث شروط متعاقدین که بحث از بلوغ و به تناسب آن، برخی احکام کودکان است؛ ب. بحث وجوب قرائت در نماز که به تناسب آن، بحث از حکم یادگیری قرائت صحیح نماز و دیگر احکام آن پیش از بلوغ است؛ ج. بحث ملازمات عقلیه و اشکال صاحب فصول در آن بحث (که اگر ملازمه حجت باشد باید احکام مستقل عقل بر کودکان نابالغ، از جمله فراگیری احکام پیش از بلوغ هم واجب باشد) و در نتیجه، وارد شدن اصولیان به این بحث فقهی برای پاسخ دادن به آن و ایجاد قسمتی از ادبیات علمی بحث در این بخش.

۱. مفهوم‌شناسی

چهار مفهوم اساسی این تحقیق عبارت‌اند از: «کودک»، «بلوغ»، «ممیز» و «مراهق». این مفاهیم به توضیح و تبیین نیازمندند.

۱-۱. کودک

کودک یا «صبی»^۱ در اصطلاح فقه، همواره در معنایی متقابل با بلوغ به کار می‌رود (ر.ک: علامه حلی، ۱۴۱۹ق: ج ۲، ص ۲۹۸). بنابراین، کودک در اصطلاح فقه عبارت است از نابالغ؛ یعنی فردی (پسر یا دختر) که به حد بلوغ نرسیده باشد.

کودک در این اصطلاح بر دو قسم است: کودک ممیز و کودک غیرممیز. کودک ممیز نیز بر دو قسم است: کودکِ همراه و کودکِ غیرمراهق (ر.ک: شیخ طوسی، ۱۳۸۷ق: ج ۱، ص ۳۲۸؛ شهید اول، ۱۴۱۹ق: ج ۴، ص ۳۸۵؛ محقق کرکی، ۱۴۱۴ق: ج ۶، ص ۹۷؛ طباطبائی یزدی، ۱۴۰۹ق: ج ۱، ص ۵۵۰). در ادامه، دو اصطلاح ممیز و همراه شرح داده می‌شوند.

۲-۱. بلوغ

مقصود از بلوغ نیز مقطعی از رشد است که فرد را به تکالیف شرعی مکلف می‌کند. این مقطع با سه علامت مشخص شده است؛ تحقق هر کدام به تنهایی برای ورود به این مقطع



کافی است: رویش موی خشن در شرمگاه، خارج شدن منی، رسیدن به سن پانزده سال تمام قمری در پسر و نه سال تمام قمری در دختر (شیخ طوسی، همان: ج ۸، ص ۲۱؛ محقق حلی، ۱۴۰۸ق: ج ۲، ص ۸۵).^۲

۳-۱. ممیز

«کودک ممیز» عنوانی فقه‌ساخته است؛ یعنی چنین ترکیبی با لفظ «ممیز» یا مشتقات آن در روایات وجود ندارد.^۳ این اصطلاح در ابواب مختلف فقه به کار رفته و تعاریف مختلفی هم از آن ارائه شده است. در این میان، بهترین تعریف از آن شیخ طوسی است: «ممیز یعنی فردی که بتواند تکلیفی را که بر او واجب است، به همان شکل که واجب است ادا کند (۱۴۱۷ق: ج ۱، ص ۱۹۴).

۴-۱. مراهق

مراهق در لغت عبارت است از کودکی که به بلوغ «نزدیک» شده است (جوهری، ۱۴۱۰ق: ج ۴، ص ۱۴۸۷؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ج ۱۰، ص ۱۳۰). از میان اظهارات گوناگون و گاه ناهمساز، که از فقیهان بزرگوار شیعه به دست نگارنده آمده است، دو تعریف مناسب دیده شده‌اند و با هم‌افزایی مفهومی تا حدی می‌توانند این اصطلاح را تبیین کنند: مراهق عبارت است از کودکی که تمییز قوی‌تری از ممیز دارد (اردبیلی، ۱۴۰۳ق: ج ۱۰، ص ۱۹۶) و به جهت عقل و درک و مورد اعتماد بودن در جامعه، نوعی شبه‌بالغ است (عاملی، ۱۴۱۹ق: ج ۱۷، ص ۲۰۹).

نگارنده در تحقیقی مستقل، دو مفهوم ممیز و مراهق، و مستندات ماثور و کارکردها و وجوه افتراق آنها را در مباحث فقهی تحلیل و تبیین کرده است. (مصطفی همدانی، ۱۳۹۶)

۲. نخستین ریشه‌های نظریه فقهی «تکلیف کودک مراهق در تحصیل علم»

۱-۲. رویکرد پیشینیان

همواره این انگاره در میان فقیهان شیعه وجود داشته است که کودکان هیچ‌گونه تکلیفی ندارند. از این رو، برخی نیز در موضوع یادگیری احکام نماز و عبادات، پیش از مکلف شدن، به شکل مطلق گفته‌اند: اگر کسی قرائت را نداند، باید قبلاً بیاموزد (علامه حلی، ۱۴۱۲ق:

ج ۵، ص ۶۸؛ محقق حلی، ۱۴۰۸ق: ج ۱، ص ۷۱؛ محقق کرکی، ۱۴۱۴ق: ج ۲، ص ۲۴۹). ایشان از فرصت داشتن یا نداشتن برای یادگیری، یا کودک نابالغ و استثنای آن یا داخل کردن آن در این حکم بحثی مطرح نکرده‌اند. متأخران درباره فقدان فرصت یادگیری نیز گفته‌اند: پس از ورود در وقت، بر مکلف واجب است حمد و سوره و اذکار واجب نماز را اجماعاً بیاموزد و [این حکم] پیش از آن هم بر کسی که بداند بعد از دخول در وقت، فرصت یادگیری ندارد، واجب است (انصاری، ۱۴۱۵ق: ج ۱، ص ۳۳۳؛ صاحب جواهر، ۱۴۰۴ق: ج ۹، ص ۳۰۰؛ همدانی، ۱۴۱۶ق: ج ۱۲، ص ۱۲۷). دلیل وجوب از نظر ایشان هم از باب حکم عقل به وجوب مقدمه در مقدمه واجب است. به‌طور کلی، این حکم درباره مقدمه هر واجبی که بدانیم در وقت خود قابل حصول نیست، محقق است (انصاری، همان: ص ۲۸۸؛ همدانی، همان). به بیان دیگر، به محض تکلیف، همه تکالیف مطلق و مقید و موقت و منجز بر مکلف بار می‌شود؛ با وجود این، تکالیف موقت منوط به رسیدن زمان آن است و از این رو، به شرط علم به تحقق شرط آن، باید مقدماتش را فراهم کند (همدانی، همان: ج ۱، ص ۲۰). این وجوب نیز در فرض مذکور، یعنی فقدان فرصت پس از وقت، تعیینی است؛ همان‌طور که برخی فقیهان به آن تصریح کرده‌اند (اراکی، ۱۴۲۱ق: ج ۲، ص ۱۱۵). برخی هم معتقدند اگر بعد از وقت هم فرصت داشته باشد، به شکل واجب تخییری، که قبل از وقت آن را تحصیل کند یا بعداً، بر او واجب است (حائری یزدی، ۱۴۰۴ق: ص ۱۹۸).

۲-۲. پرسش انکاری صاحب فصول؛ آغاز تضارب اندیشه‌ها

صاحب فصول در بحث حجیت احکام حاصل از ملازمات عقلیه، چند اشکال مطرح کرده است. اشکال پنجم ایشان چنین است: اگر قبول به ملازمه درست باشد، باید کودک مراهمی که دارای عقل کامل و نیز درک شفاف است هم مأمور به وظایف شرعی (واجب و حرام) شود؛ زیرا به حکم عقل، مراعات احکام مذکور بر چنین فردی لازم است؛ با اینکه می‌دانیم شرع به جهت مراعات حال کودک و توسعه بر او و نیز عدم خروج احکام از انضباط،^۴ هرگز کودکان را مکلف ننموده است (حائری اصفهانی، ۱۴۰۴ق: ص ۳۳۹).

این اشکال صاحب فصول، زمینه گسترده‌ای برای تولید بخش مهمی از ادبیات

مسئله فرارو، یعنی حکم فراگیری احکام بر کودکان نابالغ فراهم کرده است. در ادامه، این اندیشه‌ها طرح و بررسی می‌شوند.

۳. رد وجوب تحصیل علم بر مراهقان

پس از صاحب فصول، محققان زیادی کوشیده‌اند اشکال ایشان را پاسخ دهند. عده‌ای مدافع حجیت حکم عقل در مستقلات عقلیه و نیز وجود حکم عقلی مورد تأیید شرع و عدم مخالفت شرع با این احکام و بلکه عدم امکان این مخالفت بوده‌اند. ایشان سعی کرده‌اند فقدان تکلیف بر کودک مراهق، از جمله فقدان تکلیف در تحصیل علم را پاسخ دهند. این پاسخ‌ها به شرح زیر است:

۳-۱. پاسخ شیخ انصاری به صاحب فصول

شیخ انصاری و برخی دیگر گفته‌اند رفع تکلیف از کودکان، رفع کیفر است. این رفع در شرع دربارهٔ بالغان نیز فراوان اتفاق افتاده است، مثل قصد گناه که به حکم عقل و شرع قبیح است ولی با حکم روایات مستفیضه عفو شده است و یا صغائر که در صورت پرهیز از کبائر، بخشوده شده‌اند (انصاری، ۱۳۸۳ق: ج ۲، ص ۳۶۴). برخی معاصران نیز همین پاسخ را با اضافاتی به صاحب فصول ارائه کرده‌اند. ادلهٔ خاص ایشان در بخش‌های بعد ارائه خواهد شد (سبحانی، ۱۴۱۵ق: ج ۱، ص ۶۳).

۳-۲. پاسخ محشی معالم به صاحب فصول

سیدعلی موسوی قزوینی، از شاگردان شیخ انصاری و صاحب جواهر، در تعلیقهٔ ارزشمند خود بر معالم‌الأصول، در پاسخ صاحب فصول، دیدگاهی را ارائه داده است که به نوعی شرح و تبیین بیشتر اندیشهٔ مرحوم شیخ انصاری است. ایشان نوشته است:

«حکم شرعی دارای سه مرتبه است: طلب فعلی که همان وجوب و حرمت است، حکم مجعول واقعی در لوح محفوظ، و محبوبیت و مغوضیت عمل نزد خدای متعال؛ و مراد از حکم عقل به وجوب یا حرمت، حکم به دو معنای اخیر است و مقصود از حدیث رفع القلم، فقدان

حکم به معنای اول است و از این رو، احکام عقلی شامل کودک مراهق نیز هست؛ منتهی به این معنا که در لوح محفوظ برای آن رفتار او حکم وجود دارد و نیز نزد مولا محبوبیت یا مبعوضیت دارد و مقصود از ملازمه حکم شرعی و عقلی همین است. اما حدیث رفع القلم اجازه نداده است این مراتب به حکم فعلی که همان وجوب و حرمت است برسد و این گونه احکام نمونه‌های زیادی در شرع دارد، مثل نیت گناه که عقل و نقل به قبح آن فتوا داده‌اند؛ اما با وجود این، شرع به جهت مصالحی آن را عفو فرموده است». (موسوی قزوینی، ۱۴۲۷ق: ج ۵، ص ۵۳۰)

۳-۳. پاسخ فقیه همدانی و آیت‌الله اراکی به صاحب فصول

فقیه همدانی و آیت‌الله اراکی معتقدند تحصیل مقدماتی که کودک می‌داند اگر نیاموزد، پس از بلوغ از او واجباتی فوت می‌شود، واجب نیست. این عدم وجوب به جهت نقص در کودک و عدم صلاحیت تکلیف نمودن به او در نظر شارع است؛ از این رو، می‌توان گفت او دارای قدرت نیست. ایشان در توضیح فقدان قدرت کودک می‌افزایند: البته این قدرت اخص از قدرتی است که شرط عامه تکالیف به‌شمار می‌آید. مقصود از قدرت، حصول بلوغ است (همدانی، ۱۴۱۶ق: ج ۱، ص ۲۱؛ اراکی، ۱۴۱۵ق: ج ۱، ص ۲۴۲).

۳-۴. پاسخ آیت‌الله سبحانی به صاحب فصول

آیت‌الله سبحانی سه پاسخ به صاحب فصول ارائه کرده است. پاسخ نخست ایشان همان است که از مرحوم شیخ انصاری نقل شد. پاسخ دوم این است که حُسن باید علت تامه تکلیف باشد تا حکم عقلی صادر شود. علت تامه نیز مرکب از مقتضی و فقدان مانع و مزاحم است. اینجا مانع وجود دارد؛ زیرا صلاحیت شخصی افراد برای تکلیف باعث هرچومرج است و باید سن خاص در فرد احراز شود. از این رو، علت تامه تحقق تکلیف وجود ندارد تا حُسن صدق کند. جواب سوم این است که اصلاً این بحث از فروع حسن و قبح نیست؛ بلکه از فروع احراز مصالح تکلیف است و عقل هم به مناطات و مصالح تکالیف راه ندارد (سبحانی، ۱۴۱۵ق: ج ۱، ص ۶۳).

۳-۵. پاسخ آیت‌الله خرازی به صاحب فصول

آیت‌الله خرازی معتقد است در حکم عقلی، مصلحت در متعلق کافی نیست و باید مصلحت در تکلیف کردن هم احراز شود.^۵ در تکلیف نابالغ این مصلحت محرز نیست؛ پس عقل به وجوب احکام عقلی بر او حکم نمی‌دهد (خرازی، ۱۴۲۲ق: ج ۴، ص ۵۰۵).

این پاسخ درست نیست؛ زیرا همان‌طور که برخی اصولیان متکلم گفته‌اند، تنها ملاکی که عقل برای حُسن تکلیف در نظر دارد، همان قدرت مکلف در امتثال مکلف به است. عقل منتظر رسیدن بلوغ شرعی نیست (املی، ۱۳۸۰ق: ج ۱، ص ۳۹۷).

۳-۶. تحلیل و نقد اندیشه‌های منتقدان صاحب فصول

لازمه سخن این گروه این است که کودک مراهمی که پس از بلوغ هم فرصت ندارد احکام موردنیاز خود را بیاموزد، از وجوب آن احکام مستثنا می‌شود و تازه از آن پس مأمور به آموختن آن احکام شود. این همان لازمه‌ای است که صاحب فصول آن را انکار می‌کند و از فقیهان پیش گفته هم هیچ کدام تصریح نکرده‌اند که این لازمه را قبول دارند. فقط مرحوم آیت‌الله اراکی به صراحت گفته است اگر کودکی نیاز دارد یک ماه اول بلوغ قرائت نماز را بیاموزد، در این یک ماه، قرائت صحیح نماز بر او واجب نیست (اراکی، ۱۴۱۵ق: ج ۱، ص ۲۴۲). همچنین، محقق خوئی، از مخالفان صاحب فصول، این اندیشه را این‌گونه مستدل کرده است: کودک پس از تکلیف نسبت به تکالیفی که فرصت داشته و نیاموخته، تکلیفی ندارد؛ چون این تکلیف به مالایطاق است (خوئی، ۱۴۲۸ق: ج ۱، ص ۳۵۴). در هر صورت، این لازمه بر کلام همه افراد این دسته مترتب است؛ چه به قبول آن تصریح کنند، چه نکنند.

برخی اشکالات در پایان تبیین اندیشه‌ها بیان شد، اما اشکال عمومی آنها این است که ایشان همگی در تحقق حکم مستقل عقل خدشه کرده‌اند و هرکدام کوشیده‌اند به نوعی این مسئله را از مبحث مستقلات عقلیه خارج کنند، چون اساساً صاحب فصول آن را در بحث مستقلات عقلیه طرح کرده است (ر.ک: حائری اصفهانی، ۱۴۰۴ق: ص ۳۳۹). در بخش پسین، به پاسخ محقق نائینی به صاحب فصول خواهیم پرداخت؛ ولی اجمالاً

می‌توان گفت اشکال اساسی محقق نائینی بر صاحب فصول این است که این حکم بر کودکان از باب مقدمیت واجب نیست؛ بلکه از باب مناط فحوص در شبهات حکمیه است. بنابراین، پاسخ محقق نائینی، گرچه ناظر به این اندیشه‌ها، به‌ویژه متأخرانی چون آیت‌الله سبحانی و آیت‌الله خرازی (که روشن است متأخر از محقق نائینی هستند و معنا ندارد ناظر به ایشان باشد) نیست، اما اشکالی مهم بر این رویکردهاست.

۴. رهیافت محقق نائینی، نخستین جوانه نظریه و وجوب فراگیری احکام بر مراهقان

۴-۱. تبیین رویکرد محقق نائینی

محقق نائینی معتقد است تکالیف عقل مستقل، از جمله آموختن احکام موردنیاز در آغاز بلوغ، بر کودک واجب است و حدیث رفع نیز نمی‌تواند این وجوب را بردارد. تا آنجا که نگارنده تتبع کرده است، این نخستین مخالفت با گستره حدیث رفع است. پیش از محقق نائینی چنین مخالفتی سابقه نداشته است. یکی از دستاویزهای مخالفان ایشان، که اندیشه‌های آنان بعداً نقل خواهد شد، نیز همین بی‌سابقه بودن این سخن و مخالفت آن با اجماع موردادعا در این مسئله است.

محقق نائینی این نظریه را هم در مباحث اصولی و هم فقهی مطرح کرده است. ایشان در تحقیقات اصولی خود در بحث مقدمات مفوته، پس از بحث از وجوب عقلی آموختن وظایف موردابتلا بر مکلفان، با ابتکار خود بحثی طرح می‌کند که همان وجوب فراگیری بر کودک مراهق است. ایشان در تبیین این مسئله می‌فرماید: «کودک باید احکامی را که در آغاز تکلیف فرصت ندارد بیاموزد، پیش از تکلیف یاد بگیرد (نائینی، ۱۳۷۶: ج ۱، ص ۲۰۵-۲۰۶). این رویکرد اصولی محقق نائینی، در فقه ایشان نیز منعکس شده است. ایشان در بحث قرائت نماز معتقد است یادگیری تلفظ صحیح حمد و سوره و دیگر اذکار واجب نماز واجب است و اگر کسی پس از وقت یا بلوغ نتواند آن را یاد بگیرد، واجب است پیش از وقت و بلوغ بیاموزد. ایشان معتقد است این وجوب در همه احکام شرعیه و مقدمات مفوته وجود دارد؛ زیرا حاکم به وجوب فراگیری احکام، عقل است و حکم او نیز

استقلالی است و روایاتی چون «هَلَّا تَعْلَمْت»^۷ نیز که دلالت بر وجوب آن دارند، ارشاد به حکم عقل است. همچنین این حکم مطلق است و ویژه پیش از بلوغ و پس از آن نیست؛ بلکه هرکس که احتمالی عقلایی بدهد که به‌هنگام فرارسیدن زمان تکلیف به تحصیل علم، نتواند آن تکلیف را انجام دهد، عقلاً بر او واجب است پیش از آن وقت آن را بیاموزد. بنابراین، کودک مراهمی که ممیز است و قابلیت توجه تکلیف را دارد نیز مشمول این حکم است. از سوی دیگر، وجوب این یادگیری مقدمی نیست که متوقف بر وجوب ذی‌المقدمه باشد؛ بلکه وجوب آن، نفسی تهیئی^۸ است؛ یعنی یادگیری واجب است، ولی نه لذاته بلکه للغیر. البته، این غیر از وجوب بالغیر است که در مقدمه وجود دارد. ایشان در پایان افزوده است در این بحث هیچ شکی وجود ندارد (نائینی، ۱۴۱۱ق: ج ۲، ص ۷۸-۷۹).

ایشان در نقد سخن شیخ انصاری، که ملاک عدم وجوب بر کودک را عدم قدرت او می‌داند،^۹ معتقد است: ملاک وجوب فراگیری، ملاک مقدمات مفوته نیست که بگوییم امتناع بالاختیار با اختیار منافات ندارد و بحث را از صغریات باب قدرت بدانیم؛ بلکه ملاک در اینجا همان وجوب فحوص در شبهات حکمیه است. حکم عقل هم الزام عبد به ادای وظیفه است، زیرا به حکم عقل، مولا موظف است مراد خود را با تبلیغ از راه‌های متعارف اعلام کند و عبد نیز موظف است پیگیر باشد تا مراد او را بیابد. بنابراین، عقل مستقلاً حکم می‌دهد که اگر هرکدام به وظیفه خود عمل نکنند، عقاب عبد قبیح است. پس عقل مستقلاً به وجوب فراگیری احکام دین حکم می‌دهد. در نتیجه، کودک مراهمی ممیز نیز باید احکامی را که در لحظه اول بلوغ بر او واجب است و در آن هنگام فرصت یادگیری ندارد (مثلاً اواخر وقت نماز بالغ می‌شود)، بیاموزد (نائینی، ۱۳۷۶ق: ج ۱، ص ۲۰۴-۲۰۶).

۲-۴. نقد عبدالنبی عراقی بر محقق نائینی و ارزیابی آن

عبدالنبی عراقی در تألیفی که در نقد اندیشه‌های محقق نائینی نوشته، آورده است: وجوب احکام پیش از بلوغ امر عجیب و مخالف ظواهر اجماعات عامه و خاصه است. او معتقد است هر نوع عبادت و فقدان ایمانی هم که پیش از بلوغ از او فوت شده باشد، اشکالی ندارد و عبادات را بعداً قضا می‌کند و حال او حال جاهلان قاصر است. بلکه گناه

آن فقط بر ولیّ اوست؛ چون بنابر روایات عدیده، ولیّ مکلف به تعلیم اوست، اما او خود موظف به فراگیری نیست (عراقی نجفی، بی تا: ص ۱۲۶).

این اشکال ایشان وارد نیست؛ زیرا اجماع موردنظر ایشان متکی به روایت رفع القلم است که فریقین آن را روایت کرده‌اند. از سوی دیگر، اصولیان معتقدند اجماع مدرکی حجت نیست (تبریزی، ۱۳۸۷: ج ۴، ص ۲۸۰؛ سبحانی، ۱۴۲۴ق: ج ۳، ص ۴۳۵؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۸ق: ج ۲، ص ۲۸۹).

۳-۴. نقد آیت‌الله خوئی و همراهان وی بر محقق نائینی

مرحوم آیت‌الله خوئی، از شاگردان برجسته محقق نائینی، با دیدگاه استاد خود مخالفت نموده است. بسیاری از شاگردان آیت‌الله خوئی نیز اشکال استاد خود بر محقق نائینی را تکرار کرده‌اند. آیت‌الله خوئی اشکال خود بر محقق نائینی را بسیار قوی می‌داند؛ از این رو، استاد را به وضوح تخطئه کرده و طبق بیان مقرر کتاب المحاضرات، نظر محقق را با این تعبیر ارزیابی می‌کند: «خاطی جداً!»؛ یعنی نظر استاد بسیار اشتباه است! علت این تخطئه از نظر ایشان این است که روایت «رفع القلم عن الصبی حتی یحتلم» دلالت دارد ملاک عقلی و مصلحت موجود در فراگیری، درباره کودک وجود ندارد و از این رو، تکلیف از کودک برداشته شده است. این روایت، تعبد شرعی بر مشمول نشدن آنان بر آن حکم عقل است (خوئی، ۱۴۲۲ق: ج ۲، ص ۲۰۵). بنابراین، مرحوم آیت‌الله خوئی بر اطلاق این روایت اصرار دارد که هم تکالیف شرعی^۱ و هم تکالیف عقل مستقل را در بر می‌گیرد.

برخی تقریرات جدید از مباحث مرحوم خوئی، نکته‌ای دقیق بر این بحث افزوده و مقرّر در پاورقی نیز تأکید کرده است که این مبحث را در دوره‌های جدید اصول از ایشان شنیده و بر بحث افزوده است. در این مطلب جدید، ایشان مواجهه حدیث رفع با آن حکم عقلی را از باب حکومت دانسته و معتقد است: نباید پنداشت حکم حدیث رفع، حکمی شرعی است و نمی‌تواند حکم وجوب فراگیری (که عقلی است) را بردارد؛ چون حدیث رفع، موضوع حکم عقلی (ضرر) را رفع می‌کند و در نتیجه، حکم عقلی هم قهراً رفع می‌شود (خوئی، ۱۴۲۸ق: ج ۱، ص ۳۵۴).

مرحوم شیخ حسین حلی، از دیگر شاگردان محقق نائینی، نیز با بیانی مشابه، اطلاق حکم عقل به وجوب فراگیری را مقید به پس از بلوغ کرده است. او معتقد است به دلیل حدیث رفع، این حکم شامل کودک نابالغ نیست (حلی، ۱۴۳۲ق: ج ۲، ص ۱۳۸). با وجود این، وی از وجه تقدم حدیث رفع بر حکم عقل، تبیینی ارائه نکرده است. همچنین، پس از مرحوم خوئی نیز شاگردان ایشان در تأیید نظر استاد خود، نظریه محقق نائینی را رد کرده‌اند (ر.ک: روحانی، ۱۳۸۲: ج ۲، ص ۱۲۸؛ مدرسی یزدی، ۱۳۸۳: ج ۲، ص ۴۸۷).

۴-۳-۱. ارزیابی نقد آیت‌الله خوئی

اندیشه محقق خوئی پذیرفتنی است. نقد ایشان اشکال محقق نائینی در تخصیص بردار نبودن حکم عقلی را نیز پاسخ می‌دهد؛ زیرا در واقع، ایشان ارتباط این دو حکم را از باب حکومت می‌داند، نه عموم و خصوص. در حکومت، حاکم با تخصص باعث می‌شود موردی که محکوم است از عنوان حکم خارج شود. در اینجا هم رفع به همین صورت رخ داده است؛ یعنی موضوع حکم عقل را رفع کرده است. اما ظاهراً محقق نائینی خود نیز به این موضوع التفات داشته است؛ زیرا طبق تقریر دروس اصولی محقق نائینی توسط مرحوم کاظمی، محقق نائینی در آخرین سطر از این مباحث جمله‌ای افزوده است که در تقریرات مرحوم خوئی وجود ندارد. آن جمله چنین است: «فتحصل: انه لا یقبح عند العقل عقاب تارك التعلم، و الأحكام تتنجز علیه بمجرد الالتفات إلیها و القدرة علی امتثالها إلا ان یکون هناک مؤمن عقلی أو شرعی.» (نائینی، ۱۳۷۶: ج ۱، ص ۲۰۶). مقصود از «مؤمن» این است که عنصری در نزد عقل یا روایات یافته شود که کودک را از عقاب معاف کند؛ بنابراین، ایشان وجود عنصر معاف‌کننده در روایات را کارا می‌داند. ظاهراً تبیین آیت‌الله خوئی از مواجهه حدیث رفع با قاعده عقلی، ناظر به این عنصر است؛ گرچه ایشان در نقد محقق نائینی بحث کرده است.

۴-۴. دفاع آیت‌الله وحید از محقق نائینی در وجوب فراگیری بر کودک

آیت‌الله وحید معتقد است در مسئله حکم عقل به وجوب تحصیل علم بر کودک مراهق،

حق با محقق نائینی است؛ با وجود این، ایشان حدیث رفع را نیز به گونه‌ای تفسیر می‌کند که بتواند این حکم عقلی را ناکارآمد کند و در نتیجه، به جرگه مخالفان محقق نائینی می‌پیوندد.

ایشان معتقد است حکم عقلی مذکور در کلام محقق نائینی عام است و با حدیث رفع از عموم نمی‌افتد. دفاع ایشان از عمومیت این حکم به دو صورت حلی و تقضی است. دفاع حلی ایشان چنین است: وجوب فراگیری، شرعی نیست و وقتی شرعی نبود، محال خواهد بود مورد حدیث رفع باشد. اما اینکه وجوب فراگیری شرعی نیست، به این علت است: وقتی در آخرت به عبدی که واجباتی را به جهت ندانستن حکم آنها ترک کرده یا محرماتی را مرتکب شده است، گفته می‌شود: «هَلَّا تَعْلَمْتُ»، او سکوت می‌کند. اگر وجوب فراگیری آنها شرعی بود، او می‌توانست پاسخ دهد که وجوب فراگیری این تکالیف از طرف مولا به من نرسیده است (چون فرض بر این است که او علم به هیچ کدام از آموزه‌های دین، از جمله آموزه‌های مربوط به وجوب فراگیری ندارد). پاسخ نقضی ایشان به مخالفان نیز این است: اگر رفع القلم بتواند وجوب فراگیری احکام را بردارد، باید بتواند دیگر احکام، چون وجوب ایمان بالله و به نبی و وصی، دربارهٔ کودک نابالغ را هم بردارد؛ در نتیجه، باید در آغاز تکلیف تا مدتی، در فقدان ایمان معذور باشد تا تحقیق کند. مستشکل به این لازمه ملتزم نیست (وحید خراسانی، ۱۴۲۸ق: ج ۲، ص ۳۷۵).

تبیین خاص آیت‌الله وحید از حدیث رفع چنین است: حدیث رفع اگر رفع تکلیف و حکم باشد، درست نیست؛ چون تخصیص حکم عقلی را در پی دارد که گفته شد صحیح نیست؛ همین‌طور استحقاق عقاب را نمی‌تواند بردارد، چون در اینجا هم عقل حکم به استحقاق می‌دهد؛ اما «القلم» را می‌توان اعم از قلم تکلیف و قلم مؤاخذه دانست و از آنجا که مؤاخذه و جزا به دست حاکم است (به‌خلاف استحقاق) و او می‌تواند جزا دهد یا نه، در نتیجه می‌توان گفت رفع قلم مؤاخذه در کودک در پی تخلف او از حکم عقل صورت می‌گیرد (همان، ص ۳۷۵-۳۷۶).

پاسخ نقضی آیت‌الله وحید درست است؛ اما بر اهل استدلال پوشیده نیست که با پاسخ نقضی نمی‌توان چیزی را اثبات کرد. در مقابل آن می‌توان راهکاری جایگزین ارائه کرد که از این نقض فارغ باشد؛ مثلاً ملتزم شویم ایمان هم تا مدتی بر کودک واجب نیست و از آغاز تکلیف، او تازه موظف به بررسی ادله اعتقادی می‌شود. پاسخ حلی ایشان نیز دارای مزیت بسیار دقیقی نسبت به سخن مرحوم نائینی است: ایشان دلیل استحاله تخصیص حکم عقل با حدیث رفع را به‌خوبی توضیح داده است؛ گرچه این تحلیل را پیش از ایشان، مرحوم آقاضیاء عراقی ارائه کرده است (ر.ک: نجم‌آبادی، ^{۱۱} ۱۳۸۰: ج ۲، ص ۷۰۰)، ^{۱۲} اما نظر آیت‌الله وحید در بهره بردن نهایی از این رهیافت با یک اشکال اساسی مواجه است: بازخواست «هَلَّا تَعْلَمْت» خطاب به مکلف است نه نابالغ و دست‌کم یقین نداریم که نابالغ را هم شامل است؛ به‌علاوه، ایشان خود در بحث دیگر معتقدند همه احکام عقل منوط به نبود مؤمن از طرف مولا است (وحید خراسانی، ۱۴۲۸ق: ج ۲، ص ۳۶۹-۳۷۰) و مؤمن در اینجا وجود دارد که همان حدیث رفع است.



تبیین ایشان از حدیث رفع که قلم را به‌معنایی اعم از قلم تکلیف و مؤاخذه انگاشته است نیز درست نمی‌نماید؛ زیرا تعبیر «قلم» در انتساب به افعال الاهی به‌معنای تشریح و آفرینش و تقدیر مقدرات است و در ارتباط با انسان هم به‌معنای نگاشته نشدن اعمال اوست، چون طبق روایات متعدد، فرشتگانی مشغول نگارش اعمال او هستند و وقتی گفته می‌شود «رفع القلم عن المكلف» (که ساختار روایات رفع القلم هم که در بخش آخر مقاله تبیین خواهند شد نیز همین است) یعنی عمل او نگارش نمی‌شود و در نتیجه، بازخواست و عقاب از او برداشته می‌شود. ممکن است گفته شود آیا لازمه رفع مؤاخذه همان رفع تکلیف هم نیست؟ پاسخ این است که خیر. به همین سبب است که برخی فقیهان شرعی عبادات کودک را هم به همین شکل، یعنی رفع مؤاخذه و عدم رفع تکلیف، اثبات می‌کنند؛ چون در مقام تکلیف معتقدند کودک دارای تکالیف استحبابی است (ر.ک: انصاری، ۱۴۱۵ق: ج ۳، ص ۲۷۸؛ همدانی، ۱۴۱۶ق: ج ۱۰، ص ۳۲۴-۳۲۵)

۴-۵. موافقت آیت‌الله مکارم و آیت‌الله سبحانی با محقق نائینی و نقد این دو

اندیشه

بنا بر نظر جناب آیت‌الله مکارم، واجب است کودک همراه مسائل موردنیاز خود را، که در وقت بلوغ فرصت آموختن‌شان را ندارد، بیاموزد.^{۱۳} حضرت آیت‌الله استاد سبحانی نیز در این موضوع با ایشان موافقت کرده است. دلیل ایشان نیز حکم عقل در وجوب مقدمه بر کودک است.^{۱۴} ایشان حکم عقل را بر حدیث رفع مقدم کرده است. حضرت آیت‌الله مکارم در وجه تقدم حکم عقل نوشته است: حدیث رفع ناظر به غالب احکام است و از این رو، از احکام عقلی مستقل منصرف است (مکارم شیرازی، ۱۴۲۸ق: ج ۲، ص ۴۶۲). این استدلال مقبول نیست، زیرا در مباحث بعد، در تبیین دلالت این حدیث روشن خواهد شد که حدیث قابلیت تخصیص ندارد و گستره وسیعی را دربر می‌گیرد و انصراف به افرادی خاص نیز با این شمول و ماهیت امتنانی آن ناسازگار است. اما حضرت آیت‌الله سبحانی در دیگر مباحث فقهی خود حدیث رفع را مقدم کرده است (سبحانی، ۱۴۱۵ق: ج ۱، ص ۶۳). به علاوه، اشکال آیت‌الله نائینی بر صاحب فصول که پیش‌تر ذکر شد، بر این رویکردها هم وارد است. ایشان معتقد است این حکم بر کودکان از باب مقدمیت واجب نیست؛ بلکه از باب مناط فحص در شبهات حکمیه است.

۵. تبیین رویکرد مختار

همان‌طور که از انتقادهای مشخص شد، تنها دلیل مخالفان محقق نائینی در مسئله کیفیت داشتن کودک همراه، حدیث معروف به «رفع القلم» است. این بخش از نوشتار فرارو، نخست به فحص در مصادر این حدیث و گونه‌های روایت‌شده از آن می‌پردازد؛ آنگاه فقه‌الحدیث این روایت، یعنی دلالت آن بر مدعای منکران وجوب فراگیری بر همراه را تحلیل می‌کند؛ در مرحله سوم، ارتباط حدیث «رفع القلم» و حکم عقل را تبیین می‌کند و در نهایت، بحثی درباره تدارک مصلحت تعلم درباره کودکان ارائه می‌شود.

۵-۱. حدیث «رفع القلم» و نقل‌های آن

حدیث «رفع القلم» در جوامع روایی اهل سنت از نبی اکرم ﷺ نقل شده است (نسائی، ۱۴۰۶ق: ج ۶، ص ۱۵۶؛ ابن ماجه، ۱۴۳۰ق: ج ۳، ص ۱۹۸).^{۱۵} نقل این روایت در مصادر روایی شیعه نیز به سه گونه است:

نقل نخست:

عَنْ الْمَغْرِبِيِّ قَالَ: رَوَيْنَا عَنْ عَلِيٍّ ع أَنَّهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلَاثَةٍ عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيقَ وَ عَنِ الطِّفْلِ حَتَّى يَحْتَلِمَ.» (مغربی، ۱۳۸۵ق: ص ۱۹۴؛ نوری، ۱۴۰۸ق: ج ۱، ص ۸۴)

نقل دوم:

عَنْ الشَّيْخِ الصَّدُوقِ ابْنِ بَابُوِيهِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّكُونِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَضْرَمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ أَبِي مُعَاوِيَةَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ أَبِي ظَبْيَانَ قَالَ: «أَتَى عُمَرُ بِامْرَأَةٍ مَجْنُونَةٍ قَدْ فَجِرَتْ فَأَمَرَ بِرُجْمِهَا فَمَرُّوا بِهَا عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَقَالَ مَا هَذِهِ؟ قَالُوا مَجْنُونَةٌ فَجَرَتْ فَأَمَرَ بِهَا عُمَرُ أَنْ تُرْجَمَ. فَقَالَ: لَا تَعْجَلُوا؛ فَأَتَى عُمَرَ فَقَالَ لَهُ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَلَمَ رُفِعَ عَنْ ثَلَاثَةٍ: عَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَحْتَلِمَ وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيقَ وَ عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ؟!» (شيخ صدوق، ۱۳۶۲: ج ۱، ص ۹۳-۹۴؛ حر عاملی، ۱۴۰۹ق: ج ۱، ص ۴۵)

نقل سوم:

عَنْ السَّيِّدِ الْحَمِيرِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو الْبَخْتَرِيِّ، عَنْ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيٍّ ع أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ فِي الْمَجْنُونِ الْمَعْتُوهِ الَّذِي لَا يُفِيقُ، وَ الصَّبِيِّ الَّذِي لَمْ يَبْلُغْ: «عَمْدُهُمَا خَطَأٌ تَحْمِلُهُ الْعَاقِلَةُ، وَ قَدْ رُفِعَ عَنْهُمَا الْقَلَمُ.» (حمیری، ۱۴۱۳ق: ص ۱۵۵؛ حر عاملی، ۱۴۰۹ق: ج ۲۹، ص ۹۰)



۲-۵. عدم قابلیت رفع القلم برای تخصیص یافتن

در همه نقل‌های این حدیث شریف، کودک و مجنون و نائم در کنار هم هستند و رفع القلم به هر سه با یک فعل و یکسان نسبت داده شده است. از سوی دیگر، به جهت هم‌ردیفی کودک با مجنون و نائم، سیاق این حدیث به گونه‌ای است که آبی از تخصیص است؛ یعنی تخصیص‌پذیر نیست و همان‌طور که آن دو هیچ تخصیصی ندارند، کودک هم هیچ تخصیصی ندارد. بنابراین، نمی‌توانیم یکی از فرازهای این حدیث را با قانون عقلی تخصیص بزنیم و قانون مواجهه مطلق و مقید که در آن مطلق با مقید تخصیص بخورد، در این حدیث جاری نیست.

رویگرد دیگر در قابلیت تخصیص نداشتن در این حدیث این است: برخی معتقدند اصولاً احکام امتنانی، از جمله رفع القلم، تخصیص‌پذیر نیستند (کلانتر، ۱۴۱۰ق: ج ۷، ص ۳۴۶؛ شهیدی تبریزی، ۱۳۷۵ق: ج ۲، ص ۲۵۱). این رویکرد درست به نظر نمی‌رسد؛ زیرا همان‌طور که در حدیث رفع در بحث برائت گفته شده (و آن گفته در اینجا هم به جهت امتنانی بودن حدیث قابل استفاده است)، مقتضای امتنان این است که تنها آثاری رفع شود که وضع آن بر مکلف خلاف امتنان باشد، نه هرچیز که در رفع آن امتنان و توسعه باشد؛ گرچه در وضع آن ضیقی محقق نشود (عراقی، ۱۴۱۷ق: ج ۳، ص ۲۱۲) و وجود این تکالیف برای کودک مراهق، ضیق نیست.

۳-۵. ارتباط «رفع القلم» و حکم عقل

مرحوم نائینی معتقد است حکم عقل تخصیص‌پذیر نیست. آیت‌الله وحید هم از سخن ایشان دفاع می‌کند، اما دفاع ایشان ناکافی است. آیت‌الله خوئی بر محقق نائینی اشکال گرفته است که حدیث رفع، این حکم را تخصیص نمی‌زند؛ بلکه از باب تخصص بر آن حاکم است و موضوع آن را تعبداً از بین می‌برد. این اندیشه در نوشتار فرارو پذیرفته شد. با توجه به بحث پیشین در امتنانی بودن حدیث رفع و قابلیت نداشتن آن برای تخصیص، اشکالی دیگر بر محقق نائینی وارد است: اگر حکم عقل بخواهد این روایت را تخصیص بزند نیز با همان اشکالی مواجه می‌شود که محقق نائینی مطرح کرده است؛ یعنی ناتوانی



آن حکم برای تخصیص. در اینجا مواجهه دو حکم آبی از تخصیص رخ می‌دهد. چه باید کرد؟ این پرسش و اشکالی است که محقق نائینی باید به آن پاسخ دهد.

۵-۴. تدارک مصلحت تعلم احکام دربارهٔ کودکان

ممکن است گفته شود واجب نبودن فراگیری تکالیف بر کودکان باعث می‌شود آنان در برهه‌ای از آغاز تکلیف خود، عبادات‌شان را ناصحیح انجام دهند. در پاسخ می‌توان گفت: نخست، این اشکال هرگز جدی نیست؛ چون انجام ندادن صحیح تکلیف به جهت جهل، مؤاخذه‌ای ندارد و هدف از تکالیف هم عبودیت الاهی است که با تخلف غیرعامدانه منافات ندارد. همچنین، برای جبران مصلحت ازدست‌رفته هم دو راه وجود دارد: از سویی، خدای متعال ولیّ کودک را مأمور آموزش او کرده است؛ یعنی گرچه بر کودک واجب نیست احکام را بیاموزد، اما بر ولی واجب است به او یاد دهد تا به‌هنگام بلوغ آماده باشد. راه دوم این است که اگر با عصیان یا فقدان یا جهل ولی این اتفاق نیفتاد، کودک باید این میزان عبادت را که اشتباه انجام داده است، قضا کند. در نتیجه، مصلحت ازدست‌رفته نیز به‌دست خواهد آمد.

نتیجه‌گیری

پیش از صاحب فصول، همگی باور داشتند کودک دارای تکلیف نیست و اصلاً بحثی از تأکید بر عمومیت آن به ممیز و مراهق نیز نبوده است. صاحب فصول برای نخستین بار شبهه‌ای مطرح کرده است که اگر ملازمه میان حکم عقل و شرع وجود داشته باشد، پس چرا احکام مستقل عقل دربارهٔ کودک جاری نیست؟ متأخران به ایشان پاسخ‌های گوناگونی داده‌اند. در این میان، مرحوم نائینی معتقد شده است اتفاقاً حکم عقل مستقل دربارهٔ کودکان ممیز مراهق نافذ است. برای نمونه، کودک ممیز مراهق در برابر فراگیری احکام موردنیازی که پس از بلوغ فرصت ندارد بیاموزد، مسئول است. پاره‌ای اشکالات و دفاعیات در برابر اندیشهٔ ایشان در این نوشتار، نقل و نقد شد. در این راستا، نقد مرحوم عبدالنبی عراقی ناوارد دانسته شد؛ همان‌طور که اشکال و تأیید آیت‌الله وحید دربارهٔ اندیشهٔ محقق نائینی هر دو ناکارا بودند. ولی اشکال مهم محقق خوئی بر ایشان، یعنی

حکومت حدیث رفع بر این حکم عقل، پذیرفته شد. در تأیید آن، به تحلیل ماهیت امتنانی حدیث رفع و لازمه آن، یعنی تخصیص بردار نبودنش، تمسک شد. همین تأیید، اشکالی بر محقق نائینی نیز هست که در آثار ایشان بی‌پاسخ مانده است. نتیجه نهایی اینکه، قول معروف و مشهور با این معنا تثبیت می‌شود که فراگیری احکام فقهی موردنیاز در آغاز بلوغ، بر کودک مراهق واجب نیست. همچنین، حدیث «رفع القلم» به علت ماهیت امتنانی اش بر ادله عقلی وجوب، که مرحوم نائینی بر آنها اصرار داشت، مقدم است.

پی‌نوشت:

۱. اصطلاح «کودک» گاهی در ترجمه «صغیر» هم به کار می‌رود، اما رابطه «کودک» و «صغیر» عموم و خصوص مطلق است؛ یعنی صغیر اعم از کودک است؛ زیرا صغیر در متون فقهی عبارت است از کودک یا بالغی که به حد بلوغ رسیده اما به حد رشد نرسیده باشد (محقق حلی، ۱۴۰۸ق: ج ۲، ص ۸۴؛ علامه حلی، ۱۴۱۰ق: ج ۱، ص ۳۹۵) و رشد نیز عبارت است از عقل تصریف اقتصادی صحیح (طباطبایی، ۱۴۱۸ق: ج ۹، ص ۲۴۵).
۲. در ماده ۱۴۷ قانون مجازات اسلامی، تنها شاخص بلوغ سن است: «سن بلوغ در دختران و پسران به ترتیب نه و پانزده سال تمام قمری است» (قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۹۲).
۳. البته کودک ممیز با عناوینی هم‌ارز در احادیث مطرح شده است (کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۳، ص ۲۰۸؛ همان: ج ۵، ص ۵۲۳؛ همان: ج ۶، ص ۱۲۴).
۴. مقصود این است که اگر بلوغ را محور تکلیف ندانیم و عقل را ملاک بدانیم، از آنجا که نمی‌توان سطح عقل کسی را سنجش نمود، اجرای احکامی چون حدود و قصاص که منوط به عقل هستند با هر چه مرجع روبه‌رو خواهند شد.
۵. شیخ انصاری فرموده است: «برخی از عدلیه معتقدند وجود مصلحت در خود امر کافی است؛ گرچه در مأموریه نباشد» (۱۴۲۸ق: ج ۲، ص ۳۲۰). حواشی رسائل این افراد را صاحب فصول و سیدصدرالدین، شارح الوافیة، و آقاجمال‌الدین خوانساری و میرزای قمی معرفی کرده‌اند (ر.ک: امامی خوانساری، ۱۳۵۲: ص ۴۱۵؛ تنکابنی، ۱۳۸۵ق: ج ۲، ص ۲۹۶). گویا عبارت جناب آیت‌الله خرازی هم ناظر به این بحث است، ولی ایشان رویکردی دیگر برگزیده‌اند.
۶. مقدمات مفوته عبارت‌اند از مقدماتی که در حصول واجب با همه قیود شرعی اش در وقت خود دخالت دارند؛ یعنی بدون تحقق این مقدمات، آن واجب در وقتش قابل‌امتنال نیست، مانند آب برای نماز. پس مقصود از مقدمات مفوته، مقدمات عقلیه‌ای هستند که واجب بر آنها متوقف است نه مقدمات شرعیه از قیود و شرایط (انصاری، ۱۴۱۶ق: ج ۲، ص ۵۱۳-۵۱۴؛ نائینی، ۱۳۷۶: ج ۱، ص ۱۹۶).
۷. اشاره به این حدیث است: عَنْ مَسْعَدَةَ بِنِ زَيْدٍ قَالَ سَمِعْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ رضی الله عنه وَ قَدْ سُئِلَ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ؛ فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ لِلْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَبْدِي أَ كُنْتَ عَالِمًا فَإِنْ قَالَ نَعَمْ قَالَ لَهُ أَ فَلَا عَمِلْتَ بِمَا عَلِمْتَ وَ إِنْ قَالَ كُنْتُ جَاهِلًا قَالَ لَهُ أَ فَلَا تَعَلَّمْتَ حَتَّى تَعْمَلَ فَيُخَصِّمَهُ وَ ذَلِكَ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ.» (شیخ مفید، ۱۴۱۳ق: ص ۲۲۷-۲۲۸).



۸. وجوب نفسی تهییجی تعلم، مسلک محقق اردبیلی و صاحب مدارک است.
۹. البته فقیه همدانی که عبارت او پیش تر نقل شد نیز ملاک عدم وجوب بر کودک را عدم قدرت او می‌داند.
۱۰. مقصود از تکالیف شرعی و تقابل آن با تکالیف عقلی، تکالیف اثبات‌شده با ادله نقلی است و طبق اصطلاح مشهور و معروف بیان شده است؛ وگرنه به معنای دقیق کلمه، تکلیف عقلی نیز تکلیف شرعی است.
۱۱. مرحوم نجم‌آبادی کتاب الأصول را به عنوان چند رساله از تقریرات دروس دو استاد خود، نائینی و عراقی، نوشته است. طبق مقدمه کتاب، این مباحث که در اینجا نقل شده است، مربوط به تقریرات بحث آفاضیاء عراقی است (ر.ک: نجم‌آبادی، ۱۳۸۰: ج ۱، ص ۱۶).
۱۲. لامعنی للتخصیض و الترغیب علی أمرٍ إلا فیما لو كانت مطلوبیة الأمر مع قطع النظر عن التخصیض مسلّمة من الخارج، و من المعلوم أنه لیس لنا أوامر آخر تستفاد منها مطلوبیة التعلّم شرعا، بل منحصره بحکم العقل به، فحینئذ یتحقّق موضوع الإرشاد.
۱۳. استفتای نگارنده از معظم له در تاریخ ۱۳۹۵/۲/۱۲ به شماره ۶۰۲۸۶۳.
۱۴. استفتای نگارنده از حضرت استاد (دام ظلّه) در تاریخ ۱۳۹۵/۲/۱۲ به شماره ۹۲۶۳.
۱۵. عَنْ عَائِشَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «رَفَعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلَاثٍ: عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ، وَعَنِ الصَّغِيرِ حَتَّى يَكْبُرَ، وَعَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يَعْقِلَ أَوْ يُفِيقَ».



کتابنامه

۱. ابن ماجه، أبو عبدالله محمد بن يزيد القزويني (١٤٣٠ق)، سنن ابن ماجه، تحقيق شعيب الأرنؤوط، عادل مرشد، محمد كامل قره بللي، عبداللطيف حرزالله، بيروت، دار الرسالة العالمية، چاپ نخست.
۲. ابن منظور، محمد بن مكرم (١٤١٤ق)، لسان العرب، بيروت، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع - دار صادر، چاپ سوم.
۳. اراكي، محمد علي (١٤١٥ق)، كتاب البيع، قم، مؤسسه در راه حق، چاپ نخست.
۴. _____ (١٤٢١ق)، كتاب الصلاة، قم، دفتر جناب مؤلف، چاپ نخست.
۵. اردبيلي، احمد بن محمد (١٤٠٣ق)، مجمع الفائدة و البرهان في شرح إرشاد الأذهان، قم، دفتر انتشارات اسلامي، چاپ نخست.
۶. امامي خوانساري، محمد (١٣٥٢)، تسديد القواعد في حاشية الفرائد، تهران، بي نا، چاپ نخست.
۷. انصاري، مرتضى (١٤١٥ق)، كتاب الصلاة، قم، كنگره جهاني بزرگداشت شيخ اعظم انصاري، چاپ نخست.
۸. _____ (١٤٢١ق)، فرائد الأصول، قم، مجمع الفكر الإسلامي، چاپ نهم.
۹. _____ (١٤١٥ق)، كتاب المكاسب، قم، كنگره جهاني بزرگداشت شيخ اعظم انصاري، چاپ نخست.
۱۰. _____ (١٣٨٣)، مطارح الأنظار، قم، مجمع الفكر الإسلامي، چاپ دوم.
۱۱. أملي، ميرزا محمدتقي (١٣٨٠ق)، مصباح الهمدي في شرح العروة الوثقى، تهران، مؤلف، چاپ نخست.
۱۲. بروجردي، آقاسين طباطبائي (١٤٢٦ق)، تبيان الصلاة، قم، گنج عرفان للطباعة و النشر، قم، چاپ نخست.
۱۳. تبريزي، ميرزا جواد (١٣٨٧)، دروس في مسائل علم الأصول، قم، دار الصديقه الشهيدة، چاپ دوم.
۱۴. تنكابني، محمد (١٣٨٥ق)، إيضاح الفرائد، تهران، مطبعة الإسلامية، چاپ نخست.



۱۵. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۱۰ق)، الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربية، بیروت، دار العلم للملایین، چاپ نخست.
۱۶. حائری اصفهانی، محمدحسین بن عبدالرحیم (۱۴۰۴ق)، الفصول الغروية فی الأصول الفقهية، قم، دار احیاء العلوم الإسلامية، چاپ نخست.
۱۷. حائری یزدی، عبدالکریم (۱۴۰۴ق)، کتاب الصلاة، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ نخست.
۱۸. حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق)، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، چاپ نخست.
۱۹. حلی، حسین (۱۴۳۲ق)، أصول الفقه، قم، مکتبه الفقه و الأصول المختصة، چاپ نخست.
۲۰. حمیری، عبدالله بن جعفر (۱۴۱۳ق)، قرب الإسناد، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، چاپ نخست.
۲۱. خرازی، محسن (۱۴۲۲ق)، عمدة الأصول، قم، مؤسسه در راه حق، چاپ نخست.
۲۲. خوئی، ابوالقاسم (۱۴۲۸ق)، غایة المأمول، تقریر آیت الله محمدتقی جواهری، قم، مجمع الفکر الإسلامي، چاپ نخست.
۲۳. _____ (۱۴۲۲ق)، محاضرات فی أصول الفقه، قم، مؤسسه احیاء آثار الإمام الخوئی (ع)، چاپ نخست.
۲۴. روحانی، محمدصادق (۱۳۸۲)، زیدة الأصول، تهران، حدیث دل، چاپ دوم.
۲۵. سبحانی تبریزی، جعفر (۱۴۲۴ق)، إرشاد العقول إلى مباحث الأصول، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، چاپ نخست.
۲۶. _____ (۱۴۱۵ق)، الرسائل الأربع: قواعد اصولية و فقهية، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، چاپ نخست.
۲۷. شهیدی تبریزی، میرزا فتاح (۱۳۷۵ق)، هداية الطالب إلى أسرار المكاسب، تبریز، چاپخانه اطلاعات، چاپ نخست.
۲۸. شهید اول (محمد بن مکی) (۱۴۱۹ق)، ذکرى الشیعة فی أحكام الشریعة، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، چاپ نخست.
۲۹. شیخ طوسی (ابوجعفر محمد بن حسن) (۱۳۸۷ق)، المبسوط فی فقه الإمامية، تهران، المکتبه المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، چاپ سوم.

۳۰. _____ (۱۴۱۷ق)، الغدة في أصول الفقه، قم، علاقبندیان، چاپ نخست.
۳۱. شیخ مفید (محمد بن محمد بن نعمان عکبری) (۱۴۱۳ق)، الأمالی، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید رحمته، چاپ نخست.
۳۲. صاحب جواهر (محمد حسن نجفی) (۱۴۰۴ق)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چاپ هفتم.
۳۳. طباطبائی، سیدعلی بن محمد (۱۴۱۸ق)، ریاض المسائل، قم، مؤسسة آل البيت علیهم السلام، چاپ نخست.
۳۴. طباطبائی یزدی، سید محمد کاظم (۱۴۰۹ق)، العروة الوثقی، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، چاپ دوم.
۳۵. عاملی، سید جواد بن محمد حسینی (۱۴۱۹ق)، مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ نخست.
۳۶. عراقی نجفی، عبدالنبی (بی تا)، التقریبات المسمی بالمحاكمات بین الأعلام، قم، چاپخانه قم، چاپ نخست.
۳۷. عراقی، ضیاء الدین (۱۴۱۷ق)، نهاية الأفكار، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ سوم.
۳۸. علامه حلی (حسن بن یوسف) (۱۴۱۰ق)، إرشاد الأذهان، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ نخست.
۳۹. _____ (۱۴۱۹ق)، نهاية الإحکام فی معرفة الأحکام، قم، مؤسسة آل البيت علیهم السلام، قم، چاپ نخست.
۴۰. _____ (۱۴۱۲ق)، منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، مشهد، مجمع البحوث الإسلامية، چاپ نخست.
۴۱. قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۹۲.
۴۲. کلانتر، سید محمد (۱۴۱۰ق)، حاشیة المکاسب، قم، مؤسسه مطبوعاتی دار الکتاب، چاپ سوم.
۴۳. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق (۱۴۰۷ق)، الکافی، تهران، دار الکتب الإسلامية، چاپ چهارم.
۴۴. محقق حلی، جعفر بن حسن (۱۴۰۸ق)، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، قم، اسماعیلیان، چاپ دوم.
۴۵. محقق کرکی (محقق ثانی / علی بن حسین عاملی) (۱۴۱۴ق)، جامع المقاصد فی شرح القواعد، قم، مؤسسة آل البيت علیهم السلام، چاپ دوم.

۴۶. مدرسی یزدی، عباس (۱۳۸۳)، نماذج الأصول فی شرح مقالات الأصول، قم، داوری، چاپ نخست.
۴۷. مغربی، نعمان بن محمد (۱۳۸۵ق)، دعائم الإسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضايا و الأحكام، قم، مؤسسة آل البيت علیهم السلام، چاپ دوم.
۴۸. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۸ق)، أنوار الأصول، قم، مدرسة الإمام علی بن ابی طالب علیهم السلام، چاپ دوم.
۴۹. موسوی قزوینی، علی (۱۴۲۷ق)، تعلیقة علی معالم الأصول، قم، انتشارات اسلامی، چاپ نخست.
۵۰. نائینی، میرزا محمدحسین غروی (۱۳۷۶)، فوائد الأصول، قم، انتشارات اسلامی، چاپ نخست.
۵۱. _____ (۱۴۱۱ق)، کتاب الصلاة، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ نخست.
۵۲. نجم آبادی، ابوالفضل (۱۳۸۰)، الأصول، قم، مؤسسه آیه الله العظمی البروجردی، نشر معالم اهل البيت علیهم السلام، چاپ نخست.
۵۳. نسائی، ابوعبدالرحمن احمد بن شعیب (۱۴۰۶ق)، السنن الصغری للنسائی، تحقیق عبدالفتاح ابوغدة، حلب، مکتب المطبوعات الإسلامية، چاپ دوم.
۵۴. نوری، حسین بن محمدتقی (۱۴۰۸ق)، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم، مؤسسة آل البيت علیهم السلام، چاپ نخست.
۵۵. وحید خراسانی، حسین (۱۴۲۸ق)، تحقیق الأصول، تقریر علی حسینی میلانی، قم، الحقائق، چاپ دوم.
۵۶. همدانی، آقارضا بن محمدهادی (۱۴۱۶ق)، مصباح الفقیه، قم، مؤسسة الجعفریة لإحياء التراث و مؤسسة النشر الإسلامي، چاپ نخست.
۵۷. مصطفی همدانی (۱۳۹۶)، «تبیین مفاهیم فقهی "مميز" و "مراهق" در موازنه اقوال فقیهان با آیات و روایات»، دوفصلنامه مطالعات فقه تربیتی، سال سوم، ش ۷.